

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۶) وَادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (۷)

### تنها مسیر به سمت خدا قرآن است

در قرآن آمده است: «إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» (مزل: ۱۹)؛ این قرآن مایه‌ی تذکر است، اگر کسی بخواهد راهی به سمت خدا باز بکند، با راه قرآن می‌تواند باز کند. راه‌های دیگر به سمت خدا مسدود است، به سمت‌های چیزهای دیگر باز است، ولی راه به سمت خدا یکی همین قرآن است، یکی هم «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» (فرقان: ۵۷)؛ اجر نمی‌خواهیم، مگر از کسی که بخواهد راهی به سمت خدا باز کند که این اجر هم مودت فی القربی است. این دو راه به سمت خدا باز است، بقیه‌ی راه‌ها هم راه نیست؛ یعنی هر کسی هر چقدر می‌خواهد خود را به خداوند نزدیک کند، باید «فَأَقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» (مزل: ۲۰) قرآن زیاد بخواند، ترجمه‌ی قرآن هم نه، خود قرآن، قرآن را زیاد بخواند. خاصیت‌هایی در قرآن است که باورنکردنی است! اصلاً نفهمیدنی است! اصلاً انسان نمی‌فهمد که چرا چنین خاصیتی بر قرآن مترتب است. بسیاری از این ویژگی‌ها بر ترجمه‌ی قرآن مترتب نیست.

این آیه‌ی وضو که به هر جهت که یکی از اختلافات ما با اهل تسنن در مدل وضو گرفتن است که خیلی هم عجیب است! مگر پیغمبر جلوی مردم وضو نمی‌گرفته؟ آن‌هایی که آب زیر دست

پیغمبر را به عنوان تبرک برمی‌داشتند، مگر وضوی پیغمبر را نمی‌دیدند که پیغمبر به چه صورتی وضو می‌گیرد؟ این سؤال است که چرا مسئله‌ی وضو این‌چنین شده است. در جلسه‌ی گذشته توضیحاتی داده شد، این جلسه هم مقداری راجع به این قضیه توضیح می‌دهم. به خصوص مسح بر چکمه که اصلاً یک جریان تاریخی است.

این که می‌فرماید: «أُيَدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ»، البته خیلی از بزرگان اهل تسنن هم این را می‌گویند که می‌شود مثل شیعیان از بالا به پایین شست، منتها فرض افضل آن این است که از پایین به بالا شست، این‌طور نیست که بگویند حتماً باید از پایین به بالا شست، آن‌ها هم می‌گویند که می‌شود از بالا به پایین شست، فرض افضل آن این است که از پایین به بالا شست. بحث این بود که ارتکاز عرفی هم همین است؛ مثلاً اگر شما به دکتر بروید و بگویند این پماد را بگیرید و تا آرنج بمالید، به معنی این نیست که از سرانگشت شروع کنید و تا آرنج بمالید. این بیان محدوده است. «أُيَدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ»، شما این را بشوید، جهت آن هم همان چیزی بود که عرض شد؛ مثلاً یک ید داریم موقع قطع کردن دست دزد است، یک ید داریم یدی است که برای تیمم می‌گویند، یک ید هم داریم که برای بیان وضو است. می‌خواهم بگویم، «أُيَدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» این ید باید این مقدار شسته بشود، حالا از بالا به پایین شسته بشود یا از پایین به بالا شسته بشود، آن در آیه نیست، این را دیگر باید به نصوص دینی رجوع کرد تا معلوم بشود از بالا به پایین یا از پایین به بالا و آنگاه از این آیه مشخص می‌شود که از بالا به پایین، نه از آن مشخص می‌شود از پایین به بالا، چیزی از آن مشخص نمی‌شود، فقط از آن مشخص می‌شود که این محدوده باید شسته شود.

همین بحث هم در مورد کعبین وجود دارد و رَجُلٍ (پا)، یک موقع می‌گویند در سجده باید پا را روی زمین بگذارید، از مواضع سجده است، یک موقع پای دزد را قطع می‌کنند، مرحله‌ی سوم که تا پاشنه‌ی پا است. این «أَرْجُلُكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» است. عرض کردیم آن نظری که آقای خامنه‌ای می‌دهند، یک مقدار به نظر فقهی قرآنی نزدیک‌تر است تا این برآمدگی روی پا، چون این کعبین

است، نه کعب، این مرافق است، این جا دو کعب، یعنی در بیان یک پا، این برآمدگی‌های این طرف و آن طرف پا، شما قوزک پا دارید، آن طرف هم یک برآمدگی است، این را بگیرید تا آن محدوده که می‌شود همین مفصل پا، این نظر به نظر قرآن خیلی نزدیک‌تر است تا این که بگوییم این برآمدگی، یعنی قسمت برآمدگی روی پا. چون اگر دقت بکنید، در آن جا دارد: «أُيَدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ»، این جا ندارد: «إِلَى الْكِعَابِ»، یک چیز نیست، معلوم است دو چیز است، پس تا آن محدوده‌ی کعبین باید شسته بشود.

یکی از اختلافات جدی ما با اهل تسنن در این بحث مسح است، ما داریم که «وَأَمْسَحُوا بِرُؤْسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ»؛ یعنی این که عطف به همان رؤس است، پس باید مسح بشود. این‌ها که می‌شویند، چطور؟ من اخیراً در تفسیر کشاف زمخشری نگاه می‌کردم، ببینم در این مورد چه توجیهی دارد، بالاخره عالم است. مثلاً فخر رازی بسیاری از لطائف قرآنی را از کشاف استفاده می‌کند، واقعاً هم فرد عالمی است! می‌گوید این «أَرْجُلِكُمْ» عطف به «وَجُوهَكُمْ» است، یعنی فعل آن «فَاعْسِلُوا» است. حالا بعد می‌گوید: چرا این جا این قدر فاصله انداخته و فعل «أَمْسَحُوا» را در این جا استعمال کرده است؟ گفته: به خاطر این که امسال سال مصرف کم است و رهبر به نام مصرف کم نام‌گذاری کرده، برای این که اسراف نشود! جای تعجب است، برای این که آب اسراف نشود، خدا این را عطف به «بِرُؤْسِكُمْ» کرده و اگر نه این عطف به «وَجُوهَكُمْ» است. انسان تعجب می‌کند که یک عالم این‌طور حرف می‌زند؟ اگر می‌خواهد اسراف نشود، در همان «فَاعْسِلُوا وَجُوهَكُمْ» هم ممکن است آب اسراف شود؛ یعنی وقتی آدم پای خود را در یک کفش می‌کند، دیگر ول نمی‌کند، حاضر است قرآن را به بدترین نحو ممکن تفسیر کند، برای این که این مسئله را توجیه کند که چرا ما پای خود را می‌شوئیم.

(سؤال) زمخشری گفته: «أَرْجُلِكُمْ» را این جا آوردند عطف به «بِرُؤْسِكُمْ» کردند که فعل آن «أَمْسَحُوا» بشود، برای چه؟ فعل آن واقعاً «فَاعْسِلُوا» است، ولی برای این که آب اسراف نشود، زیاد

آب مصرف نکنند، این جا آوردند. باید شست، ولی جهت این که خدا می‌خواهد این معنا را اشراب بکند که بشوید و آب اسراف نکنید، آن را این جا در فعل «وَأَمْسَحُوا» گذاشته است. انسان خیلی تعجب می‌کند! من چندین مرتبه خواندم، چون نمی‌توانستم باور کنم که یک عالم این گونه حرف می‌زند! اگر ما بخواهیم یک مطلب عجیبی بگوییم و بعد توجیه کنیم، حاضر هستیم از همه‌ی قواعد علمی دست بکشیم. خب اگر قرار است آب اسراف بشود، در آن «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ» هم آب زیادی می‌تواند اسراف بشود. گیر قضیه در این که این طرف را بشویند یا آن طرف نیست، این شستن پا کار خیلی عجیبی است که اهل تسنن به جای مسح کشیدن انجام می‌دهند!

بعد هم این بحث‌ها این طور نیست که بگوییم، اگر انسان پای خود را بشوید، بهتر از این گل‌مالی است که می‌کند! ممکن است پای او خاکی هم باشد، بعد مسح هم که می‌کشد، گلی می‌شود. این بحث‌ها این طور نیست! اگر این طور بود که انسان خود را با گلاب می‌شست، اصلاً با گلاب وضو می‌گرفت، ولی اگر کسی با گلاب وضو بگیرد، باطل است. اگر این طور باشد اصلاً چرا ما تیمم می‌کنیم؟ این که کسی خود را خاک‌مالی می‌کند؟ این بحث‌ها که این طور حل نمی‌شود، یعنی ما نمی‌توانیم به این سبک بحث‌های فقهی را دنبال کنیم، بگوییم این چقدر به نظافت نزدیک تر است. گر چه بعضی از خواص ممکن است یک زمان دیگری تشخیص بدهند، حتی در همین طهارت‌های خَبَثِيَّة، نه حَدَثِيَّة، بحث این که اگر سگ ولوغ کرده باشد؛ کاسه‌ای را لیسیده باشد، این را خاک‌مال می‌کنند، با این که این طهارت حدثی نیست، کسی نمی‌خواهد حدث اکبر و اصغر خود را طهارت کند، بلکه طهارت خبثی است. می‌گویند چرا خاک‌مال می‌کنید؟ با فلان ماده‌ی ضد عفونی‌کننده تمیز کنید، بعداً فهمیدند یک عنصری در خاک است که این طهارت می‌آورد، خود این طهارت زیادی دارد. اصلاً طهارت ظاهری دارد!

پس چند مطلب است؛ یکی این که در مسائل فقهی اصلاً نمی‌شود این چنین نگاه کرد. من مکرر شنیده‌ام، بعضی‌ها به خود من هم می‌گویند این کاری که اهل تسنن می‌کنند که پای خود را

می‌شویند، بهتر است. اگر این‌طور است، انسان برود دوش بگیرد، اگر کلاً می‌خواهید این‌طور نگاه کنید، بروید دوش بگیرید. مثل این خارجی‌ها که چون خود را نمی‌شویند، مجبور هستند صبح به صبح دوش بگیرند. بروید هر روز صبح مثل خارجی‌ها دوش بگیرید. نمی‌شود این‌طور به مسائل فقهی نگاه کرد. در ثانی یک چیزهایی است که ما واقعاً خیلی مسائل این عالم را نمی‌فهمیم و نمی‌دانیم، حالا این هم به اضافه‌ی آن‌ها که ما نمی‌فهمیم خود طهارتی که خاک ایجاد می‌کند، حتی طهارت‌های ظاهری که خاک ایجاد می‌کند، این‌ها چیست و بعد اصلاً طهارتی که برای ما می‌خواهند، آیا این طهارت صرف یک طهارت ظاهری است؟ که عرض شد این بحث‌های وضو را که در مجموعه‌ی روایی ما دنبال می‌کنید، می‌بینید این دقیقاً یک چیزی است که می‌خواهند آن طهارت باطنی را با آن ایجاد کنند.

این ابواب وسائل الشیعه را اگر ببینید دارد که اگر کسی دروغ بگوید، وضوی او باطل می‌شود، اگر کسی چرت و پرت بگوید، وضوی او باطل می‌شود، اگر کسی زیاد دروغ بگوید، حقیقت وضوی او باطل می‌شود. کسانی که مدت زیادی دائم الوضو هستند، آن‌ها هم می‌فهمند، مثلاً وقتی چرت و پرت می‌گویند، همان حالتی پیش می‌آید که به دستشویی رفته‌اند، مثلاً اگر وضو نداشته باشد، خود او می‌فهمد وضو ندارد. همان حالتی که در آن وجود دارد، در این هم وجود دارد. در دروغ گفتن است، در آن هم هست؛ یعنی یک قذارت‌های باطنی ایجاد می‌شود.

## آب صورت مادی رحمت الهی

### آب رحمت الهی – امام زمان رحمت الهی < آب در قرآن یعنی امام

در مورد مسئله‌ی آب، شما باید این‌ها را در قرآن دنبال کنید، ببینید نسبت به مسئله‌ی آب که خود روایات هم چقدر تذکر دادند که شما این لطافت آب را ببینید و آب را به عنوان... ما آن قدر زیاد آب می‌بینیم، این تفکر در آب که اصلاً آب چیست، لطافت آن، حضور آن در همه‌جا. آن چیزی که آیات و روایات نشان می‌دهد که من یکی، دو مورد را در مسئله‌ی طهارت و آب برای

شما می‌خوانم، آن رحمت الهی وقتی می‌خواهد صورت مادی به خود بگیرد، می‌شود آب. آب تمثلی است در این عالم زمینی از رحمت الهی و همان خواص رحمت الهی را دارد.

آیه ۴۸ سوره مبارکه فرقان و آیه ۵۷ سوره اعراف را ببینید، این‌ها آیاتی است که خود ائمه نسبت به بحث آب خیلی استشهد می‌کنند، «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ»؛ او کسی است که باد می‌فرستد به عنوان بشارت، پیشاپیش رحمت خود، بعضی در قرآن ترجمه می‌کنند: پیشاپیش باران خود، اگر می‌خواست این‌طور بگوید می‌گفت پیشاپیش باران. خدا پیشاپیش رحمت خود باد می‌فرستد، بادهای بشارت‌زا. ممکن است این بادهای یک مقدار هم خاک بلند کند، بالاخره طوفانی است، باد می‌آید، در خیلی مواقع خاک بلند می‌شود، یعنی این‌طور نیست که بگویید عجب باد ملایم خوبی، این‌طور نیست. خیلی اوقات خدا که می‌خواهد رحمت بفرستد، پیشاپیش بادهای بشارت‌زا می‌فرستد. «بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ»؛ بین آن رحمت. وقتی می‌آید، می‌گوید: «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا»؛ ما از آسمان آب نازل کردیم، آب پاکیزه، آب پاک‌کننده. این‌جا معلوم می‌شود این آب همان رحمت است؛ یعنی نماینده‌ی آن رحمت الهی در زمین است. این آب، این رحمت الهی، در روایات آمده است که می‌گویند **مؤمن آن آب خالص است**، روایات آن را هم می‌خوانم، بعد می‌بینید که در تطبیقات اهل بیت چگونه است؟ ادامه‌ی آن را ببینید! «لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا» (فرقان: ۴۹)؛ تا ما سرزمین‌های مرده را با آن احیاء بکنیم، چه سرزمین‌های مرده را، چه زمین مرده را، شما هر مقدار خاک داشته باشید، تا زمانی که آب نداشته باشید، هیچ فایده‌ای ندارد. ولی وقتی سنگ هم داشته باشید، دیدید در جاهای پرآب از دل این سنگ‌ها گیاه بیرون می‌زند. سنگ‌ها را هم می‌شکافد، در جایی که آب باشد، از دل این سنگ‌ها گیاه بیرون می‌زند.

«لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا»؛ اسقاء بکنی و بچشانی از آن چیزی که خلق کردیم «أَنْعَامًا وَأَنْسَى كَثِيرًا»؛ حیوان‌ها و انسان‌ها. بعد می‌گویند مؤمن آب خالص است. این‌که

داریم «إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» (ملک: ۳۰)؛ وقتی آب فرو برود، اگر آب شما فرو برود، چه کسی به شما ماء معین می‌دهد؟ این در زبان اهل بیت به امام زمان تطبیق شده است. چرا؟ چون او نماینده‌ی آن رحمت و اسعه‌ی الهی است، او ماء معین است که اگر او غایب بشود و در زمین فرو برود، چه کسی می‌خواهد به شما ماء معین؛ آب خالص و گوارا بدهد؟

همین رحمت الهی که تمثّل آن در این عالم آب شده است، همان چیزی است که اگر در زمین مرده بریزد، زنده می‌کند و اگر در زمین زمینه‌ی لجنی بریزد، آن را هم بدبو و گنداب می‌کند. این هم جزء خاصیت‌های آب است، جزء رحمت و اسعه‌ی الهی این است که اگر در زمینه‌ی لجنی بریزد، آن را گنداب می‌کند؛ یعنی بوی آن را بدتر می‌کند. این همین است که «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (اسراء: ۸۲)، «ما زادهم إِلَّا نُفُورًا» (فاطر: ۴۲)، «فَلَمْ يَزِدْهُمْ ... إِلَّا فِرَارًا» (نوح: ۶)؛ یعنی از این عبارات در قرآن فراوان است که نفور و فرار آن‌ها زیاد می‌شود. وقتی رحمت الهی به این صورت بیاید، مثل آب عمل می‌کند، اگر در زمینه‌های بد بریزد، اگر در زمینه‌های لجنی بریزد، متعفن می‌کند.

حضرت در بحار، جلد ۷۷، ص ۳۴۰ در بحث اسرار وضوء مطلبی می‌فرمایند که می‌گویند به این آب نگاه کن «إِذَا أَرَدْتَ الطَّهَّارَةَ وَالْوُضُوءَ فَتَقَدَّمْ إِلَى الْمَاءِ»؛ این آب را جلو بیاور «تَقَدَّمْكَ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ»؛ همان طور که به سمت رحمت الهی میل داری، به سمت آب برو «فَكَمَا أَنَّ رَحْمَتَهُ تُطَهِّرُ ذُنُوبَ الْعِبَادِ كَذَلِكَ النَّجَاسَاتُ الظَّاهِرَةُ يُطَهِّرُهَا الْمَاءُ»؛ همان طور که رحمت خدا ذنوب عباد را پاک می‌کند، نجاسات ظاهری را هم آب پاک می‌کند و لا غیر. «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ»؛ هر چیز زنده‌ای را از آب خلق کردیم، هر چیزی که زنده است. معلوم است این آب، این آب H<sub>2</sub>O نیست، این ربطی به شرکت آب و فاضلاب ندارد! «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ»؛ هر چیز زنده‌ای را، یعنی ملائکه، یعنی موجوداتی که در عالم مثال هستند، همه‌ی این‌ها از آب درست شدند. از

حقایق بالاتری این آب، این رحمت الهی وقتی وارد زمین می‌شود و می‌خواهد متمثل بشود، آب می‌شود.

## مؤمن خالص مثل آب است و خواص آب را دارد

و بعد این بحث را می‌کنند که شما می‌خواهید چهره‌ی خود را بشوید، باید این‌طور چهره را بشوید، طوری چهره‌ی خود را بشوی که من می‌خواهم سمت و رویی که صورت من به آن سمت بوده، جاهایی که نگاه کرده، این‌ها را پاک کنم. اگر دست من خطا کرده، می‌خواهم این‌ها را پاک کنم، اگر پای من جای بدی رفته، می‌خواهم این‌ها را پاک کنم، با این وجه می‌خواهم به سمت تو ای خدا بیایم. بعد می‌گویند: «وَإِذَا اسْتَعْمَلْتَهَا بِالْحَرْمَةِ»؛ اگر احترام وضو محفوظ بماند «انْفَجَرَتْ لَكَ عَيْنٌ فَوَائِدِهِ عَنْ قَرِيبٍ»؛ به زودی، به سرعت چشمه‌ی فواید وضو گرفتن برای تو منفجر می‌شود؛ یعنی می‌فهمی که چرا وضو می‌گیرند و چرا با آب وضو می‌گیرند، خواص وضو چیست. اگر این احترام به وضو گرفتن، با همین آداب آن، حالا ذکر آن را خواندید، اگر نخواندید هم مهم نیست، ولی بهتر است بخوانید. ولی این که انسان صورت خود را می‌شوید، می‌گوید می‌خواهم به سمت توی خدا بیایم، صورت من پاک باشد، پای من پاک باشد. آنچه در فکر من بوده پاک باشد. با این که می‌آیند، می‌فرمایند: «انْفَجَرَتْ لَكَ عَيْنٌ فَوَائِدِهِ عَنْ قَرِيبٍ». بعد می‌گویند: «ثُمَّ عَاشِرُ خَلْقِ اللَّهِ كَأَمْزَاجِ الْمَاءِ بِالأَشْيَاءِ»؛ می‌گویند با خلق الله مثل آب برخورد کنید که چگونه قاطی می‌شود، مثل آب باشید. «يُودَىٰ إِلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَقَّةً»؛ آب همه‌جا می‌رود و تمام خواص معنوی و همه چیز را تا آن‌جا می‌رساند. بعد می‌گویند: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الْخَالِصِ كَمَثَلِ الْمَاءِ»؛ مثل مؤمن خالص مثل مثل ماء می‌ماند. «وَطَهَّرَ قَلْبَكَ لِلتَّقْوَىٰ وَالْيَقِينِ عِنْدَ طَهَارَةِ جَوَارِحِكَ بِالمَاءِ»؛ وقتی با آب داری این جوارح را پاک می‌کنی، این هم باید با عبادت باشد، یعنی وضو و غسل هم یکی از اعمال عبادی است.

اگر همه‌ی این‌ها را متوجه بشوید که در این بحث آب چه خبر است، آن موقع کم‌کم می‌بینید که آیات یک به یک معنی پیدا می‌کند، غیر از این معنی که در ظاهر آن هست، معانی زیادی هم در باطن آن هست. در آیه‌ی ۵۷ سوره اعراف داشت: «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ»؛ این که بالاخره پیشاپیش رحمت خدا این باده‌ها می‌آید و شخص به عنوان بشارت متوجه می‌شود، برای همین می‌گویند ارهاصات دارد، نه فقط نبی ارهاصات دارد، همه ارهاصات دارند. یعنی می‌فهمند یک اتفاقی دارد می‌افتد، گویا خدا کم‌کم یک چیزهایی دارد می‌دهد. یعنی این همان ارهاص است، «حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا»؛ وقتی بار این‌ها سنگین شد، ابرهای گران و سنگین را این باده‌ها بردارند، «ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ»؛ وقتی آن ابرهای پر بار را، این باده‌ها می‌آورند، بسیاری از باده‌ها هم با گرد و خاک‌هایی می‌آید که بلاهایی در آن است، این باده‌ها می‌تواند این توده‌های ابر پر بار را به منزل برساند. این باده‌ها هستند که «أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا»؛ باید ابرهای پر بارش را حمل کنند و بیاورند.

چرا این‌طور است؟ این‌طور است دیگر! دنیا این مدلی است، ما نمی‌دانیم خدا چگونه این عالم را مدیریت می‌کند؟ و قرار نیست که حتماً آن‌طور که ما می‌خواهیم مدیریت بکند، ولی همین‌طور مدیریت می‌کند که یک حادثی باید اتفاق بیفتد، حتی یک نفر باید بمیرد تا این اتفاق بیفتد. داستان خضر را ببینید، داستان عجیبی است، وقتی خضر آن بچه را می‌کشد «لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ» (کهف: ۷۴)؛ او را می‌کشد، موسی می‌گوید: چرا؟ می‌گوید: «فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا» (همان: ۸۱)؛ این بچه باید برود تا یک فرزند دختری بیاید و از نسل او ۷۰ نبی متولد شوند. چرا این‌ها این‌چنین است؟ ما نمی‌دانیم! معلوم نیست، یعنی در فهم ما معلوم نیست.

«فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ» (اعراف: ۵۷) شما بحث ثمرات را در قرآن نگاه کنید، می‌بینید همین‌طور دارد مطلب سرازیر می‌شود، این‌طور است که ما ثمرات را می‌آوریم بعد «كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى»؛ ما مرده‌ها را هم همین‌طور زنده می‌کنیم. مرده‌ها را چگونه زنده می‌کنیم؟ باران

می‌آید، این‌ها از دل خاک بیرون می‌آیند؟ یعنی اگر به بهشت زهرا برویم، آدم درآمده؟! مشخص است که چیز دیگری می‌گوید، آن رحمت‌ها باید بیاید، ماء بیاید و ما باید در صحنه‌ی دیگری این‌ها را زنده کنیم. «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ». بعد هم دارد: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ» (همان: ۵۸)؛ اگر بلد، بلد طیبی باشد، آن چه می‌دهد؟

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس

از طرف خدا رحمت الهی می‌آید، مهم این است که اگر این سرزمین، این زمین، زمین خوبی باشد یا زمین، زمین بدی باشد، می‌شود «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ»؛ می‌بینید ثمراتی که این سرزمین پاک از خودش می‌دهد، بابت این رحمت‌های الهی که به این صورت به طرف می‌رسد، می‌بینید همین‌طور شکوفا می‌شود و بیرون می‌آید. «وَالَّذِي خَبَثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا»؛ و اگر زمین، زمین بدی باشد، می‌بینید که چیز پست و بی‌ارزشی از آن بیرون می‌آید. وقتی علم وارد این زمین بد می‌شود، می‌بینید که تبدیل به شبهات زیادی می‌شود. بعد می‌گوید: «كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ»؛ ما این چنین آیات را تصریف می‌دهیم (به صورت‌های گوناگون بیان می‌کنیم)، برای این که شکر بکنند.

پس وقتی این بحث آب را در قرآن دنبال کنید، می‌فهمید یکی از حکمت‌هایی که چرا ما با آب وضو می‌گیریم، اصلاً طهارت را در آب گذاشتند، همه‌ی این‌ها رمز دارد، و الا چرا ما با آب هندوانه وضو نمی‌گیریم؟ یا چرا با عطر وضو نمی‌گیریم. ذهن ما خیلی کوچک‌تر از این‌ها است که بخواهیم این‌ها را تحلیل بکنیم و بفهمیم. از کدهایی که خود اهل بیت دادند، انسان می‌فهمد خبری است که ما را مکلف کردند با آب این کار را انجام بدهیم و نیت بکنیم، این‌ها تنها واجبات مقدّمی است که نیت لازم دارد، چون واجبات مقدّمی نیت لازم ندارد. غسل و تیمّم تنها واجبات مقدّمی است که نیت می‌خواهد، چون جزء عبادات است.

یک نکته هم اگر همان سوره مبارکه مائده را نگاه کنید، راجع به بحث مسح علی الخفین است؛ یعنی مسح کردن روی چکمه. اهل تسنن این مسح علی الخفین را دارند. این که دارد: «وَأَمْسَحُوا أَرْجُلَكُمْ» این کاملاً واضح است، وارد روایات که می‌شوید این نکته معلوم می‌شود که چرا این‌ها مسح علی الخفین می‌کنند؟ امیر المؤمنین در مقام یک مؤمنی که خود او در میان مؤمنین بوده، خیلی به این جریان اعتراض می‌کرده که چرا شما مسح علی الخفین می‌کنید؟ حتی در روایت دارد که شخصی علی الخفین مسح کرده و نماز خوانده، حضرت پای خود را روی گردن او گذاشته و گفته چرا بدون طهارت نماز می‌خوانی؟ او گفته وضو گرفتم، حضرت فرمود: مسح علی الخفین کردی! می‌گویند: خلیفه‌ی دوم گفته است. می‌فرماید برویم نزد خلیفه‌ی دوم. نزد او می‌روند، حضرت می‌فرماید: تو گفتی؟ می‌گویند بله! می‌فرماید: از کجا گفتی؟ می‌گویند شنیدم پیغمبر این کار را می‌کردند، روایت است پیغمبر مسح علی الخفین می‌کردند. می‌گویند قبل از سوره مائده یا بعد از سوره‌ی مائده؟ می‌گویند: نمی‌دانم، می‌فرماید: اگر نمی‌دانی، چرا حرف می‌زنی؟ یعنی اعتراض می‌کرده، احتجاج می‌کرده، استدلال می‌کرده به عنوان یک مؤمن صاحب وجهه، ولی خود حضرت وقتی حکومت به دست ایشان می‌رسد، اصلاً اعتراض نمی‌کند، اصلاً هم عوض نمی‌کند و تصریح می‌کند که من به این‌ها دست نمی‌زنم. این چه تحلیلی دارد؟ این یک بحث فرعی است، ولی چطور تحلیل می‌کنیم؟ خیلی اوقات ممکن است ما بگوییم می‌توانیم بگوییم اهل مسامحه شده، تا موقعی که حکومت دست خود او نبود، اعتراض می‌کرده، حالا که حکومت به دست خود او رسیده، دیگر همه‌ی این‌ها را رد می‌کند! تحلیل این چیست؟ واقعاً این‌طور است؟ حضرت این‌ها را نادیده می‌گرفته؟ - ما یک روایت هم می‌خوانیم - به نظر می‌آید جواب این‌ها این است که شرایط حضرت متفاوت است، وقتی به عنوان یک مؤمن است، باید استدلال کند، احتجاج کند، اعتراض کند، ولی وقتی حاکم اسلامی شده، اگر بگوید مسح علی الخفین نکنید، فریاد بلند می‌شود که «غَيَّرْتُ سُنَّةَ عُمَرَ»، لذا دیگر نمی‌آید برای یک دستمال قیصریه را به آتش بکشد، اصل حفظ نظام اسلامی از

مسح علی الخفین واجب‌تر است، خیلی حرف مهمی است. چه چیزی را می‌خواهد فدای چه چیزی بکند؟

خود حضرت تصریح می‌کند، می‌گوید: اگر من بخواهم این را عوض کنم، آن را عوض کنم، این سنت‌ها را برگردانم، بدعت‌ها را از بین ببرم، من همین الآن در لشکر جمل هستم، گفتم ما نماز مستحب را به جماعت نمی‌خواندیم، در نواحی لشکر خود من دارد شورش به پا می‌شود، پس من چنین کاری نمی‌کنم، من نمی‌گویم، من با این بدعت‌ها مبارزه نمی‌کنم! ما چه تصویری راجع به امیر المؤمنین داریم که مثلاً یک آدم به شدت فاندامن‌تالیست که می‌خواهد همه چیز را عوض کند، همه‌ی انحرافات را به سر جای خود برگرداند و رعایت هیچ چیزی را نمی‌کند، ولو این‌که مملکت را به باد بدهد! اعتراضات خود را بکند، ولو این‌که شورش بکند! نه حضرت چنین کاری نمی‌کند. در خود لشکر امیر المؤمنین فرماندهان لشکر این طرفی وضو می‌گیرند. ما راجع به زمان امیر المؤمنین و خود امیر المؤمنین و سیاست‌های امیر المؤمنین چه فکری می‌کنیم؟

(۳۵: ۴۲) این کسانی که مدام دارند به آقا اعتراض می‌کنند که آقا چرا آن‌جا موضع نمی‌گیرد، چرا این‌جا چنین نمی‌کند، چرا او را اخراج نمی‌کند؟! چون فکر می‌کنند آقا یک صندوقچه دارد، وقتی دست خود را در آن فرو می‌برد، چهار مالک اشتر بیرون می‌آورد، بعد یکی از آن‌ها را انتخاب می‌کند. کلاً یکی مالک اشتر است، یکی کمیل است، او آدم خوبی است، ولی ظاهراً به درد دعای کمیل می‌خورد؛ چون که حاکم هیت شد و گند زد به مملکت. یکی هم ابن عباس است که آدم بدی نیست، او را به عنوان مسئول استانداری بزرگ بصره گذاشتند، یعنی بصره با فلات اطراف آن، شیراز با فلات اطراف آن، اهواز با فلات اطراف آن، کرمان با فلات اطراف آن. یک کشوری است دیگر! او را به عنوان مسئول یک کشور تنفیذ کردند. او هم زیاد بن ابیه را به عنوان معاون اوّل خود گذاشته است؛ یعنی اگر می‌گشتید، بدتر از این آدم در کلّ این شبه جزیره نمی‌شد پیدا کرد، به دلیل یک وضعیت خاصی که داشته است. حضرت او را تنفیذ کرده، او هم این را تنفیذ کرده است.

حالا شما نهج البلاغه را ببینید، چقدر حضرت به این زیاد بن ابیه نامه دارد، معاون عامل خودش است، یک آدم پست کثیف معاون ابن عباس شده است، حضرت او را تنفیذ کرده، او هم زیاد بن ابیه را تنفیذ کرده است، یک ارادتهایی به او داشته است. او را تغییر هم نمی‌دهد، نمی‌تواند تغییر بدهد، اگر او را تغییر بدهد، باید دیگری را هم تغییر دهد. مگر می‌شود مدام همه چیز را در مملکت جابه‌جا کرد؟ آقا مالک اشتر ندارد، مگر چند مالک اشتر دارد؟ یک عده از ما تند می‌رویم، یک عده کند می‌رویم، یک عده نمی‌رویم، یک عده برمی‌گردیم، یک عده گله می‌کنیم، یک عده برای خود «أنا رجلٌ» هستیم! (۵۶: ۴۴) آقا مدام باید بگوید: «أَيْنَ عَمَّارٍ»، عَمَّار کجا است؟ شما آن «أَيْنَ عَمَّارٍ»‌های امیر المؤمنین را ببینید، واقعاً آدم غصه‌اش می‌شود که آقا هم این «أَيْنَ عَمَّارٍ» را بگوید که امیر المؤمنین گفت: «أَيْنَ عَمَّارٍ وَأَيْنَ ابْنِ التَّيَّهَانِ وَأَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ وَأَيْنَ نُظْرًاؤُهُمْ» (خطبه ۱۸۲) بعد دست خود را به طرف آسمان می‌گرفتند «فَأَطَالَ الْبُكَاءَ»؛ شروع می‌کردند از نداشتن یار گریه کردن.

(۳۴: ۴۵) این که رهبر بخواهد همه چیز را تغییر بدهد، به همه جا اعتراض کند، این کلّ نظام را به هم می‌ریزد، این کار را نمی‌کند. خود حضرت علی می‌گوید من تمام این‌ها را... یک به یک می‌شمارد، می‌گوید: من می‌خواستم این کار را بکنم. اگر شما بگویید فدک را که آن‌ها غصب کردند، یک موقع هم که دست آن‌ها نبود، وقتی دست امیر المؤمنین بود، چرا آن را برنگرداند؟ چرا فدک را در زمان حکومت خود برنگرداند؟ نمی‌توانست برگرداند، اگر برمی‌گرداند شورش می‌شد. اگر می‌گفت یک نماز مستحبی را این‌طور نخوانید، می‌دید در لشکر خود ایشان دارد قیام می‌شود. (۲۳: ۴۶)

- یک پله از این بالاتر هم می‌روند، وقتی به ایشان می‌گویند: چرا قاتلان عثمان را محاکمه نمی‌کنید؟ می‌گویند: اگر من بخواهم محاکمه کنم، بعضی از شما موافق هستید، بعضی‌ها مخالف هستید. این حرف شما تا کجا جلو می‌رود؟

(۴۰: ۴۶) - برای همین است که ما امام لازم داریم که تشخیص بدهد، زمان را تشخیص بدهد و عمل بکند و اصلی - فرعی بکند و او فصل الخطاب حرف باشد و آلا در همان مورد اگر من تشخیص بدهم، او یک تشخیص می‌دهد، شما یک تشخیص می‌دهید، اگر آقا هم ببیند، یک تشخیص دیگر می‌دهد! ما واقعاً نمی‌توانیم این‌طور با عقل خود فکر کنیم و بگوییم این‌جا باید این را عوض می‌کرد، آن‌جا باید او را عزل می‌کرد. ولی این‌که حفظ نظام بکند و در مقابل چه بدعت‌هایی بایستد، مثلاً امیر المؤمنین در سیاست‌های اقتصادی خود در مقابل تقسیم خلاف بیت المال ایستاد، ولی در مقابل چیزهای دیگر نایستاد؛ یعنی این‌طور نیست که حفظ نظام به هر قیمتی باشد، و توجیه‌گر همه چیز باشد. اگر می‌خواست چنین کاری بکند، همان موقعی که داشتند در شورای عمر با او بیعت می‌کردند، همان‌جا بیعت می‌کرد که به سیره‌ی شیخین عمل بکند. بیعت نکرد، حکومت با آن شکل را قبول نکرد. (۱۳: ۴۸)

ولی می‌خواهم اجمالاً نفی کلیت بکنم، این‌که ما فکر می‌کنیم باید رهبر مقابل هر چیزی که اشکال دارد، بایستد، هر کسی که مشکل دارد، بردارد. شما می‌بینید کمیلی که به حکومت گند زده، حضرت آن نامه را می‌نویسد، او را عزل هم نمی‌کند، فکر می‌کنید باید عزل کند، او را عزل کند، چه کسی را بگذارد؟ فکر می‌کنید یک صندوقچه از افراد شیعه مثل مالک اشتر دارد. این‌طور نیست که شما مدام بگویید او را بردارد، این را عوض کند! (۵۸: ۴۸) در همان روایت مسح علی الخفین همین چیزها را دارد.

در آن خطبه‌ی معروف نهج البلاغه است (خطبه ۵۰) می‌فرمایند: «إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ وَأَحْكَامُ تُبْتَدَعُ ... فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِرَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُرْتَادِينَ» «وَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ لَمْ يَخْفَ عَلَى ذِي حِجِّي»<sup>۱</sup> در ادامه‌ی آن خطبه این‌ها را دارد که این‌ها با یکدیگر خلط می‌شود. بعد می‌گویند: «قَدْ عَمِلَتِ الْوَلَاءُ قَبْلِي أَعْمَالًا خَالَفُوا فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ»<sup>۲</sup>؛ ولاء قبل از من اعمالی انجام دادند که مخالف رسول الله بود. «مُتَعَمِّدِينَ لِخِلَافِهِ»؛ از عمد هم این کار را کردند،

«نَاقِضِينَ لِعَهْدِهِ مُعَيَّرِينَ لِسُنَّتِهِ وَلَوْ حَمَلَتْ النَّاسَ عَلَى تَرْكِهَا وَحَوَّلْتُهَا إِلَى مَوَاضِعِهَا وَإِلَى مَا كَانَتْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي»؛ اگر بخواهم این‌ها را به سر جای خود برگردانم، لشکر من پراکنده می‌شود. «حَتَّى أَبْقَى وَحْدِي»؛ تنها می‌مانم، «أَوْ قَلِيلٌ مِّنْ شِيعَتِي»؛ تعداد کمی از شیعیان من می‌مانند. بعد شروع می‌کنند موارد مختلف را می‌گویند که اگر من می‌خواستم فدک را برگردانم، آن را برگردانم، می‌خواستم دار جعفر را به ورثه‌ی آن برگردانم، درهایی که باز شده ببندم، درهایی که بسته شده، باز کنم، بنی تغلب را چه کار بکنم، اعطای بالسویه بکنم که چه نشود، چه نشود.

دو، سه صفحه است که بدعت‌ها را می‌شمارند، اگر من می‌خواستم این کارها را بکنم، یکی این است که «حَرَّمْتُ الْمَسْحَ عَلَى الْخَفِيِّينَ» و مسح خفین را تحریم بکنم، اگر این‌طور بود، بعد همین‌طور می‌گویند و می‌گویند، صفحه به صفحه پایین می‌آید، «إِذَا لَتَفَرَّقُوا عَنِّي»<sup>۳</sup>؛ مردم پراکنده می‌شدند «وَاللَّهِ لَقَدْ أَمَرْتُ النَّاسَ أَنْ لَا يَجْتَمِعُوا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا فِي فَرِيضَةٍ وَأَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ اجْتِمَاعَهُمْ فِي النَّوَافِلِ بِدْعَةٌ»؛ والله من این‌ها را گفتم، گفتم در ماه رمضان لیلۃ التراويح نخوانید، به آن‌ها گفتم نوافل را به جماعت نخوانید. «فَتَنَادَى بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَرِي مِمَّنْ يُقَاتِلُ مَعِيَ يَا أَهْلَ الْإِسْلَامِ غَيَّرْتُ سُنَّةَ عُمَرَ»؛ ندا در لشکر خود من بلند شد که سنت عمر تغییر کرد. «وَلَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَتُورُوا فِي نَاحِيَةِ جَانِبِ عَسْكَرِي»؛ من می‌ترسم از ناحیه‌ی لشکر خود من انقلاب بشود.

امیر المؤمنین در زمان خودش یک برخورد می‌کند، وقتی خود ایشان حاکم می‌شود، یک برخوردی می‌کند. امام باقر و دیگران که در زمان تقیه هستند، یک برخورد می‌کنند، کار به دست امام رضا می‌رسد، بالاخره یک قدرتی پیدا می‌کنند، بالاخره یک حاکمیت شیعه‌ی امام‌کش پیدا می‌شود، چون مأمون و این‌ها شیعیان امام‌کش هستند. می‌دانید که عملاً این‌ها در قالب‌های رسمی شیعه هستند. این شیعه‌های امام‌کش در مجموعه‌ی حاکمیت پیدا می‌شوند، آن موقع حضرت مسح علی الخفین را کلاً تحریم می‌کنند. در خود روایات و سائل می‌بینید که همین‌طور

است، برای همین است که باید وجه تاریخی روایات بحث بشود. این طور نیست که «عن الفلان» فرقی نکند، بالاخره امامان ما گفتند. نه! کدام امام گفته است؟ این را امام باقر گفته، امام رضا گفته؟ این که کدام یک از این ها گفته مهم است. هر کدام در یک زمانی بودند، یک ویژگی داشتند، در ویژگی خودشان مجبور بودند یک حرفهایی بزنند.

حکایت مسح علی الخفین هم که یکی از نقاط اختلاف ما است. ظاهراً پیغمبر این کار را قبل از سوره مائده می کرده، این هم به دلیل تغییراتی است که در احکام وجود دارد و چون مائده به شهرین أو «ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ»؛ به فرموده‌ی روایات؛ قبل از رحلت پیامبر، به عنوان آخرین سوره به پیغمبر نازل شده، دیگر مائده حاکم به تمام کارهایی است که انجام می شده است.

یک نکته‌ای که در این آیه جزء نکات مهم است، نگویید چرا این قدر به آیه‌ی وضو می پردازید، این هم جزء آیات قرآن است! بارها عرض کردم به آیات قرآن همان قدر اولویت بدهید که قرآن اولویت می دهد، اگر بحث فقهی کرد، شما هم ببینید بحث فقهی آن چیست، اگر بحث کلامی کرد، نگویید من می خواهم قرآن چه بحثی بکند. اگر این را بگویید، یعنی اولویت های شما هنوز دست خود شما است. اگر یک بحث فقهی می کند؛ چون **كَافَّةً لِلنَّاسِ** (سبأ: ۲۸) است دارد بحث فقهی می کند. نگویید این ها برای فقها است، همین مقداری که ما می فهمیم برای ما است، البته بعضی ها دقت های خیلی ویژه ای می خواهد که برای فقها است.

شما از این قسمت میانی آیه یک مقدار تعجب نمی کنید که این چیست؟ «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا» این قسمت که با «أَوْ» آمده، یعنی اگر در سفر باشید، شما باید تیمم بکنید.

شما مریض بودید، آب نیافتید، در سفر بودید، آب نیافتید. اگر بخواهیم این طور نگاه کنیم «جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ»؛ دستشویی رفتید و آب نیافتید، احتیاج به غسل پیدا کردید و آب نیافتید. باید این طور دیده بشود. ما احتیاج به وضو پیدا کردیم و آب نیافتیم، این معلوم است، احتیاج به

غسل پیدا کردیم و آب نیافتیم، آن هم معلوم است. ولی سفر رفتیم و آب نیافتیم، این چیست؟ یا مریض بودیم و آب نیافتیم. آن دستشویی رفتن در آن جا چیست؟ یعنی دستشویی رفتیم و آب نیافتیم، مریض بودیم و آب نیافتیم، نه این که مریض بودیم و ضرر داشت. به نظر می‌آید این مریض بودن و سفر رفتن قید غالبی قضیه است؛ یعنی باید علی القاعده این طور باشد، یعنی غالباً در سفر موضوع عملاً این است که آب نیافتید، این قبلی‌ها موضوع نیستند، یعنی شما احتیاج به وضو و غسل پیدا کردید و آب نیافتید. در قرآن نمونه دارد؟ بله! گاهی اوقات خود مریضی موضوع حکم است. مثل آن جایی که در مورد ماه رمضان دارد: «مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ» (بقره: ۱۸۵)؛ اگر مریض بودید، دیگر... خود مریض بودن موضوعیت دارد.

منتها در این جا مریض بودن موضوعیت ندارد، این‌ها قیدهایی غالبی است، اصل موضوع «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً» است؛ وقتی احتیاج به وضو و غسل پیدا کردید و آب نیافتید. اگر بخواهید نمونه‌ی آن را ببینید، سوره مبارکه بقره، آیه‌ی بعد از آیه‌ی دین، آیه ۲۸۳، ص ۴۹، در آیه‌ی قبلی که بلندترین آیه‌ی قرآن است، در این مورد بحث شده که شما دین‌های خود را بنویسید، «فَاكْتُبُوهُ». حالا شما این آیه‌ی بعد را چطور می‌بینید؟ «إِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ»؛ اگر در سفر بودید و کاتب پیدا نکردید، وثیقه بگیرید به جای این که بنویسید، یک چیزی به عنوان وثیقه بگیرید. الآن در این جا سفر چیست؟ سفر موضوعیت ندارد، قید غالبی است، چون معمولاً در مقام حضر کاتب وجود دارد، از یک جایی کاتب پیدا می‌کنند. الآن این را چطور می‌فهمید؟ «إِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ» یعنی این جا تمام الموضوع عدم الوجدان کاتب است.

(سؤال) در این جا معلوم است سفر چیست؟

- فقط پیدا نکردن کاتب مطرح شده است.

- چرا این طور است؟ خدا عملاً با این قضیه دارد قیدهایی غالبی را می‌گوید. اصلاً کار قیدهایی

غالبی همین است، یعنی بگوید غالباً در چه وضعیتی اتفاق می‌افتد. اصلاً ویژگی قیدهایی غالبی

همین است که بگوید غالباً در این وضعیت اتفاق می‌افتد. شما می‌گویید فایده‌ی آن در قرآن چیست؟ فایده‌های زیادی دارد. یک فایده‌ی آن این است که ما می‌فهمیم اصلاً سفر در این موقع یعنی چه.

(سؤال) سفر بودن آن معلوم است؟ این‌جا که این‌ها (مریضی و آب پیدا نکردن) را به همدیگر ضمیمه بکنیم، شما بیاوید در سوره مائده، این‌طور می‌شود: «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ»، درست می‌شود.

یعنی همین است که می‌گویند «أو» داریم که معنی واو بدهد، «إِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ»؛ مریض بودید یا در سفر بودید و احتیاج به وضو و غسل پیدا کردید و آب نیافتید؛ یعنی چون تمام الموضوع آن «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً» است. «جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ» یعنی احتیاج به وضو پیدا کردید، «لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ» یعنی احتیاج به غسل پیدا کردید، «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ» مریض بودید یا مسافر بودید و احتیاج به وضو و غسل پیدا کردید و آب نبود، این‌جا است که می‌گویند گاهی اوقات می‌شود «أو» معنی واو بدهد، نه این‌که ما این را با واو بخوانیم، روی یک کار فقهی می‌فهمیم و آلا اگر با «أو» به تنهایی بخواهد معنی بشود، یک مقدار معنا کردن آن به مشکل برخورد می‌کند. این هم وجه قیده‌های غالبی است.

- این ویژگی چون در آن زمان آب لوله‌کشی نبوده، مثلاً آب که کم بوده، اگر کسی برای طهارت می‌رفته، ممکن بوده آب برای وضو نداشته باشد یا اگر می‌خواست غسل بکند، آب در دسترس او نبوده است.

- در سفر؟

- یا در غیر سفر.

- نه، در غیر سفر باید می‌برده، در غیر سفر مثلاً شما به این روستاها می‌روید، باید با خود آب ببرید.

- اگر پیش‌بینی نکرده چطور؟

- اگر پیش‌بینی نکرده راه دارد، باید خود را پاک کند، بعد دوباره طهارت بگیرد.

- به آن مکانی که رفته آب که همراه او نیست.

- آب نباشد، می‌تواند خود را پاک کند.

- مثلاً طهارت برای نماز است، وقت نماز او رسیده است.

- در سفر که نیست، بالاخره باید وضو بگیرد. در دستشویی نمی‌توانست راه برود، الان که

می‌تواند راه برود.

آخرین بحث هم این است: «فَامَسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ

حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ» این فقط به قسمت تیمم مربوط نیست، این به کل آیه مربوط است.

بحث این است که خدا نمی‌خواهد با این چیزی که می‌گویند بروید وضو بگیرد، ایجاد حرج برای

شما نیست، خدا چنین اراده‌ای نکرده که برای شما حرج ایجاد کند. خدا نمی‌خواهد برای شما

حرج ایجاد کند، این صرفاً نمی‌تواند به قسمت آخر مربوط باشد، اگر بخواهد تنها به قسمت آخر

مربوط باشد، این یعنی چه؟ وقتی دارد «فَلَمَّ تَجِدُوا مَاءً»، بگویند بروید با آب وضو بگیرید که باز هم

حرج بشود؟ وقتی آب نیست، چه دستوری باید بدهند؟ بگویند باز هم باید وضو بگیرید. این چنین

نیست که صرفاً بخواهد به این قسمت آخر مربوط باشد، این به کل ماجرا مربوط می‌شود که «مَا

يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ»، اصلاً در این وظایفی که خدا تعیین می‌کند، نمی‌خواهد شما را

گرفتار کند و برای شما حرج ایجاد کند، با این دید نگاه نکنید. این‌جا مشخص می‌شود؛ «وَلَكِنْ

يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ»؛ خدا می‌خواهد شما را تطهیر کند، پاک کند. چه با وضو، چه با تیمم، یعنی با

تیمم هم که خاک‌مالی است، می‌خواهد شما را پاک کند، می‌خواهد شما پاک بشوید.

در بحث حرج یک بحث دیگری وجود دارد، یک ادبیات دیگری در قرآن وجود دارد، من فقط

تیترا آن را باز می‌کنم، موضوع بحث حرج نه صرفاً به عنوان یک بحث فقهی است. در سوره مبارکه

حج آیه ۷۸، این آیه آخر سوره مبارکه حج، این دو آیه‌ی آخر دو آیه‌ی خیلی کلیدی است، اهل بیت هم خیلی روی این دو آیه مانور دادند. «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ»؛ رکوع بروید، سجده بروید، خدا را عبادت کنید. «وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ شما کار خیر انجام بدهید، باشد که به فلاح برسید.

(۴۱: ۰۷: ۰۱) «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»؛ در راه خدا به تمامی آنچه که حقّ جهاد او است، به توان خود نگاه نکن، «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»؛ یعنی حقّی که حق است باید برای آن مجاهدت بشود، شما مجاهدت کنید. خیلی دستور سختی است! یعنی شما باید فکر کنید من باید شب و روز خود را به همدیگر وصل کنم، این همان چیزی است که قبلاً روایت آن را برای شما خواندم. وقتی معلی بن خنیس به امام صادق می‌گوید: این ملک بنی العباس را می‌بینم، غصه می‌خورم، ای کاش در دست شما بود و ما هم در کنار شما بودیم. تقریباً می‌گویند: بنشین بچه، فعلاً برو حال کن! اگر این‌ها دست ما بود، «إِلَّا سِيَّاسَةَ اللَّيْلِ وَسِيَّاحَةَ النَّهَارِ»؛ نبود مگر این که ما باید شب تا صبح برنامه‌ریزی می‌کردیم، صبح تا شب عمل می‌کردیم. این‌طور نبود که اگر با ما بودید، زندگی راحتی داشته باشید، اگر با ما بودید، پدرتان در آمده بود.

الآن تصوّر خیلی از ما راجع به ظهور امام زمان همین‌طور است که ان‌شاءالله بیایند همه‌ی دشمنان را نابود کنند، ما هم راحت زندگی کنیم. این‌طور نیست! یعنی اگر کسی بخواهد برای ظهور آماده بشود، باید تمام توان‌های علمی و ایمانی، قدرت بدنی، همه را باید بسیج کرد و برای ظهور آماده شد. «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ»؛ او شما را برگزیده است. (۳۸: ۰۹: ۰۱)

«وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» این جمله در این بین یعنی چه؟ برای شما در دین حرج نگذاشته است. آیا این‌جا ترخیص است یا چیز دیگری است؟ یا برعکس است؟ این که می‌فرماید: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»؛ در دین برای شما حرج نگذاشته است، یعنی

بالاخره خیلی هم به خود فشار نیاورید، درست است که گفتیم «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»، ولی خیلی هم به خود زحمت ندهید، حرجی بر شما نیست. «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ»، من که می‌گویم: «جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» به همان روش پدر خودتان ابراهیم «هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا»؛ خدا شما را مسلمان نامید، از قبل در کتب دیگر، در این قرآن، تا چه اتفاقی بیفتد؟ «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»؛ رسول شاهد بر اعمال شما است، شما شاهد بر اعمال مردم بشوید، اما مردم غیر از خود شما؛ یعنی تا این پایه بالا بیایید.

«فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ». در این جا این حرج و این تقارنی که این آیه دارد شبیه کدام آیه است؟ یک قسمت آن شبیه یک آیه‌ی دیگر است. این مقارنه‌ها را در آیات دقت کنید. این در آیات تغییر قبله، از آیه ۱۴۳ بقره به بعد که بحث تغییر قبله است، آن جا دارد: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً» آن جا هم بحثی دارد که جریان این وسطیت ما چیست؟ ما وسط چه چیزی هستیم؟ بعضی از اهل تفسیر خیلی راحت گفتند: به دلیل این‌که این‌ها به این طرف نماز می‌خوانند، آن‌ها به آن طرف، این می‌شود وسط آن‌ها، حال اگر یک مسلمانی آن طرف بود و مکه در وسط قرار نگرفت، این چه تعبیری است از وسطیت مکه نسبت به بیت المقدس؟، یا ما وسط هستیم، به این معنا که یهودیت خیلی سخت است، مسیحیت راحت است، ما وسط هستیم. کجای آیه چنین چیزی دارد؟! وسطیت آیه در بحث شهادت بر اعمال است، خود آیه نسبت به این تصریح دارد که وسطیت آن در این است، یعنی «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً» کاملاً مشخص است که وسطیت در شهادت است و شهادت بر اعمال است. یک بحثی در این جا است که ممکن است از این حرج یک بحث دیگری دربیاید.

(سؤال) بله، یک ولایت معنوی است.

امت وسط، شهید و شاهد؛ یعنی ائمه

(سؤال) همین‌ها هم مورد بحث است، شما روایات کتاب الحجّه را بخوانید، در این بحث «شهادت بر اعمال» استنادی که به این دو آیه‌ای که الان خواندیم می‌کند، نظر ائمه این است که آن امتی که به عنوان امت وسط قرار گرفته است، ائمه هستند که امت وسط هستند، ائمه هستند که وسط قرار گرفتند. اگر یک جستجویی در قرآن بکنیم، معلوم می‌شود که «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ» (نحل: ۸۹)؛ هر امتی شاهدانی دارد که پیامبر شاهد بر شاهدان است. آن روایات را هم بیاورید، آن وقت یک بحث ویژه‌ای در این بحث حرج باز می‌شود، شاید محتوای آن این است که در همین جا هم می‌گوید: «هُوَ اجْتَبَاكُمْ» (حج: ۷۸)؛ مجتبی ما هستیم. این که مجتبی این‌ها هستند «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» (همان) و کلاً این بحث شهید و شاهد که در قرآن خیلی عجیب است. «أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» (هود: ۱۷)؛ یعنی پیغمبر بر بینه حرکت می‌کند «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ»؛ که یک شهادی از جانب خودش او را دنبال می‌کند. این‌ها یعنی چه کسانی؟ «شَاهِدٌ مِنْهُ» این شاهد چه کسی است؟

باز آیه پایانی سوره رعد را ببینید، می‌فرماید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»؛ او شهادت بر رسالت می‌دهد، کسی که «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» است، او شهادت بر رسالت پیغمبر می‌دهد.

این‌ها را که بیاورید، می‌بینید کم‌کم یک مفاهیمی در قرآن باز می‌شود از بحث شهادت، وسطیت، نقش ائمه در این میان و نقش کسانی که «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» هستند. در این صورت این حرج به یک صورت دیگر هم قابل معنا کردن است.

- چرا مکانیزم وضو و تیمم در آیه با جزئیات گفته شده، ولی از روی غسل عبور کرده، یعنی

جزئیات آن را نگفته است؟!

- این را در سوره مبارکه نساء گفته است، البتّه آن جا هم با جزئیات ذکر نکرده است، فقط گفته  
«فَاغْتَسِلُوا» (۴۳) جزئیات ندارد.
- آن جا هم گفته «فَاطَّهَّرُوا».
- بله، این جا هم گفته «فَاطَّهَّرُوا».
- در صورتی که وضو را گفته، تیمّم را هم که گفته است.
- البتّه با جزئیات هم نیست! اوّل کدام دست، بعد کدام دست، تمام جزئیات هم نیست، ولی با  
جزئیات بیشتری است.
- «فَاطَّهَّرُوا» یعنی از نجاست پاک کنید.
- نه! چون «فَاطَّهَّرُوا» مبالغه در طهارت است، «إِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا» مبالغه‌ی در طهارت  
است و مبالغه‌ی در طهارت، غسل است. در آیات سوره نساء هم که بحث غسل را مطرح می‌کند،  
ولی درست است، این که بگوید سر و گردن، سمت راست، سمت چپ، به این صورت ندارد. حالا  
وجه آن چیست؟ شاید چون مسئله‌ی وضو نسبت به غسل کردن بیشتر مبتلی به است.
- در وضو ترتیب را نگفته، در غسل هم فقط ترتیب را نگفته، غسل است دیگر، نمی‌شود یک  
جایی را بشویی، یک جایی را نشویی.
- این هم ممکن است یک دلیلی باشد، این هم بد نیست که چون قرار است کلّ بدن شسته  
بشود، آن جا ترتیب را نگفته، این جا هم ترتیب را نگفته است.

صلوات!

۱- الکافی، ج ۸، ص ۵۸.

۲- همان، ص ۵۹.

۳- همان، ص ۶۲.

۴- الکافی، ج ۱، ص ۴۱۰.